

## زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری بحران‌های قوم‌گرایی، محلی‌گرایی و بنیادگرایی در آسیای مرکزی

(از صفحه ۱۱۱ تا ۱۳۸)

حجت کاظمی\*

مریم نظامی\*\*

تاریخ دریافت: ۱۹/۸/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۹/۹/۳۰

### چکیده

واقعیت غیر قابل انکار در مورد آسیای مرکزی به عنوان منطقه‌ای با اهمیت فزاینده در سیاست بین‌المللی، درگیری آن با انواع و اشکال گوناگونی از منازعات رنگارنگ در سطوح زیر ملی، ملی و منطقه‌ای است. در حالی که فرضیات مختلفی در ادبیات موجود درباره ریشه‌های این تنازعات و چالش‌ها مطرح می‌شود، این مقاله می‌کوشد تا منازعات و چالش‌ها را بر بستر تاریخی آسیای مرکزی با محوریت دوران هفتاد ساله تسلط شوروی بر این منطقه توضیح دهد. در این میان با تمرکز بر سه پدیده منازعه آفرین شایع در منطقه یعنی، قوم‌گرایی، محلی‌گرایی و بنیادگرایی، سعی می‌شود تا بر بستر رویکرد کلی بحث به توصیف و تبیین این امر پرداخته شود که اتحاد جماهیر شوروی در دوران تسلط خود از طریق اقداماتی چون مرکزسازی‌های تصنعی، قرار دادن گروه‌های قومی نامتجانس در کنار یکدیگر در قالب جمهوری‌های جدید، مهاجرت دادن اقوام جدید و هم‌چنین روس‌ها به منطقه و افزایش تنوع قومی، غلبه دادن ساکنان و نخبگان یک منطقه یا یک قوم بر دیگر مناطق و اقوام در داخل یک واحد ملی، توزیع نامتوازن فرصت‌ها و امکانات، تلاش برای جد کردن اقوام و قومیت‌ها از میراث هویتی گذشته، اقدام سازماندهی شده علیه دین به عنوان ریشه هویت سنتی، ضمن تثبیت سلطه خود، از طریق از میان بردن تعلقات قبلی، هویت‌ها و

Hoggat.k@gmail.com

\* دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

\*\* کارشناس ارشد مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز

تعلقات جدیدی را به وجود آورد. موضوع آن است که در فرایند این اقدامات گرچه منابع هویت سنتی به شدت آسیب دیدند ولی هویت جدیدی نیز مستقر نشد و لذا بحران هویتی شکل گرفت که به واسطه هم‌پوشانی با بحران‌هایی چون بحران اقتصادی، تبعیض‌های قومی و منطقه‌ای و... بسترهایی مساعد برای منازعات بعدی را به وجود آورد که گرچه در مقطع حکومت شوروی امکانی برای ظهور نیافتند، اما در دوران پس از فروپاشی و ناکارآمدی دولت‌های ملی منطقه در رفع بحران‌های هویتی، اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، زمینه‌هایی را برای ایجاد پدیده‌های هویتی چون قوم‌گرایی، محلی‌گرایی و بنیادگرایی به وجود آوردند که ویژگی مشترک هر سه به چالش کشیدن هویت و دولت ملی در سطوح زیر ملی و فراملی و تلاشی برای تعریف هویت انسجام بخش به اتکای منابع هویتی ریشه دار در منطقه است.

**کلید واژه‌ها:** آسیای مرکزی، اتحاد جماهیر شوروی، بحران هویت، قوم‌گرایی، محلی‌گرایی، بنیادگرایی، هویت ملی.

## مقدمه

آسیای مرکزی در معادلات سیاسی و بین‌المللی امروز بیش از هر دوران دیگری در تاریخ خود واجد اهمیت استراتژیک شده است، به گونه‌ای که منطقه هم‌اکنون به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های رقابت قدرت‌های بین‌المللی برای یافتن جای پای ارزیابی می‌شود. از سوی دیگر، توجه زیادی نیز از سوی پژوهش‌گران به منطقه صورت می‌گیرد و تلاشی برای درک معادلات و فرایندهای حاکم بر منطقه در جریان است که پدید آورنده زمینه‌های جدی برای درک حوادث روزمره جاری در کشورهای منطقه فراهم می‌آورد. مروری هر چند مختصر بر اتفاقات روزمره منطقه به ما نشان خواهد داد که واژگانی چون «بحران هویت ملی»، «قوم‌گرایی»، «محلی‌گرایی» و «نهایتاً بنیادگرایی» از پرکاربردترین واژگان مرسوم برای نام‌گذاری حوادث جاری در منطقه هستند. واقعیت منطقه آسیای مرکزی و قفقاز درگیری پایدار با انواعی از مشکلات و مسایل در هم تنیده‌ای است که محیط بحرانی و سرشار از منازعه را به وجود آورده‌اند و مسایلی چون فقدان تعلق به هویت ملی، قوم‌گرایی، محلی‌گرایی و بنیادگرایی از مهم‌ترین مشکلاتی به شمار می‌روند که کشورهای منطقه با آن درگیرند و بعید به نظر می‌رسد در آینده‌ای نزدیک شاهد فروکش این مسایل باشیم. از این رو برای درک مسایل

منطقه نیازمند درک مسایل فوق و داشتن تحلیلی درست از ریشه های آنها هستیم که این مقاله در پی تحقق چنین هدفی است.

در ریشه یابی مسایل فوق دیدگاه‌های مختلفی وجود دارند که از جمله آنها به فرضیاتی چون رقابت قدرت‌های بزرگ در منطقه، اقتدارگرایی موجود در منطقه و ریشه‌های اقتصادی این مسایل اشاره می‌شود. تردیدی نیست که در تبیین های فوق می‌توان شواهدی را که در شکل‌گیری و مهم تر از آن تشدید منازعات و بحران‌ها موثر بوده را یافت، ولی فروکاستن موضوعی ریشه دار چون عدم تعلق به هویت ملی به مسایلی چون دخالت خارجی، اقتدارگرایی و مشکلات اقتصادی نمی‌تواند ما را به درک ریشه ای جدی مساله راهنمایی کند. عمده پژوهش‌گران مسایل منطقه ای معتقدند در درک بحران‌های منطقه ای می‌باید به تاریخ این منطقه بازگشت و در این میان دوره تاریخی که بیش از همه در شکل‌دهی به وضعیت فعلی منطقه موثر بوده است دوره تسلط هفتاد ساله اتحاد جماهیر شوروی بر منطقه است. تحلیل کلان آن است که ریشه و مبنای اساسی مشکلات پس از فروپاشی این جمهوری‌ها را باید در اقداماتی یافت که شوروی در این کشورها به انجام رساند و همین اقدامات باعث بحران‌هایی ساختاری در این مناطق شد که ریشه فقر، خشونت قومی و مذهبی، اختلافات مرزی، مسایل زیست محیطی، اقتدارگرایی و... است.

(برای نمونه ای از این تحلیل‌ها رک 119-120: Haghayeghi, 1995)

مقوله ی تاثیر اقدامات شوروی بر شکل‌گیری مجموعه ای از بحران‌های ساختاری از مواردی است که در آثار متعددی به آن اشاره شده است. دره میرحیدر در جایی عنوان می‌کند: «کشورهای تازه استقلال یافته صرف نظر از وضع نابسامان اقتصادی ... با اختلافات عدیده مرزی، قومی، ارضی، تضاد بین روس و غیرروس و بومی و غیربومی روبرو هستند. تمامی این اختلافات ریشه تاریخی دارند و محصول استراتژی‌ها و سیاست‌هایی است که توسط دولت روسیه تزاری و جانشین آن دولت کمونیستی اعمال شده است» (میرحیدر، 1373: 97). پائولین جونز لانگ نیز در تحلیلی با عنوان این که بی‌تردید مسایلی چون دخالت‌های خارجی، تقسیمات قومی - قبیله‌ای، اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی خشونت بار و ... در شکل‌گیری منازعات این منطقه نقش‌آفرینی دارند، عنوان می‌کند که این مقولات باید به عنوان حاصل و برآیندی از میراث شوروی و اقدامات آن در منطقه به حساب آیند (Jonse Luong, 2004: 5-6). شیرین اکینر، تحلیل‌گر برجسته مسایل آسیای مرکزی

نیز در تحلیلی در مورد جنگ داخلی تاجیکستان، ضمن اشاره به مقولاتی مانند نقش قوم‌گرایی و دخالت خارجی در جنگ در تذکری جالب عنوان می‌کند که باید همه ی این مقولات به عنوان نتیجه‌ای از اقدامات شوروی در قالب سرکوب‌ها، مهاجرت‌ها، اقدامات ضد مذهبی، اشتراکی کردن، مرزکشی‌ها به حساب آیند. (Akiner, 2001).

زیگینو برژینسکی نیز در تحلیل خود با اشاره به «شکنندگی» ساختاری کشورهای منطقه، عنوان می‌کند: «بالکان اورآسیایی (آنچه وی آسیای مرکزی می‌نامد) یک معرق قومی است. مرزهای کشورهايش توسط نقشه برداران شوروی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به صورتی دل‌به‌خواه رسم شده‌اند... مرزهای این کشورها براساس مسایل قومی شکل گرفت و بیان‌گر منافع کرملین در حفظ منطقه جنوبی امپراتوری روسیه از طریق ایجاد تفرقه در جهت مطیع ساختن آنها بود» (برژینسکی، ۱۳۸۵: ۱۳۰). در این‌جا برژینسکی به مقوله مرزها می‌پردازد، در حالی که حوزه اقدامات شوروی و طبقات پیامدهای کشمکش‌ساز آنها بسیار متغیر هستند.<sup>۱</sup>

در این قالب می‌توان این حکم کلی را صادر کرد که اقدامات و مجموعه عملکرد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی در طی هفتاد سال سلطه بر منطقه آسیای مرکزی نتایج و پیامدهایی را در قالب مجموعه ای از بحران‌ها در حوزه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در پی داشت که چنان‌بستر و ساختاری برای مسایل و مشکلات امروز آسیای مرکزی عمل می‌کنند و مولفه‌هایی چون دخالت خارجی و... تنها بر این بستر و زمینه اقدامات خود را استوار می‌کنند و بر پیچیدگی‌ها می‌افزایند. در این میان در دسته بندی مسایل و مشکلات آسیای مرکزی موضوعاتی چون عدم تعلق به هویت ملی، قوم‌گرایی، محلی‌گرایی و بنیادگرایی در زیر مجموعه چیزی می‌گنجد که نظریه پردازان مکتب نوسازی از آن با عنوان بحران هویت یاد کرده اند.

در تعریف هویت آنرا توانایی تعریف خویشتن فردی یا جمعی به نحوی منسجم دانسته اند (جنکینز، ۱۳۸۱: ۹-۲). این تعریف نشان می‌دهد که هویت مقوله ای فرهنگی است و این نظام فرهنگی یک جامعه است که ابزارها و امکان‌های لازم برای یک تعریف

---

۱. پدیده‌ای که برژینسکی به آن اشاره می‌کند، مقوله‌ای است شناخته شده که مطابق آن بر نقش منازعه‌ساز تقسیم‌بندی‌های استعماری خود خواسته در کشورهای تحت استعمار در مناطق مختلف اشاره شده است (شیخ نوری، ۱۳۸۵: ۶۲-۵۶ و نیز کالر، ۱۳۸۱: ۴۱۰-۴۰۷).

منسجم و دارای امتداد و معنا بخش از خویشتن فردی و جمعی را ارائه می‌دهد. یک نظام فرهنگی در کلان‌ترین سطح وظیفه دارد تا از طریق تولید معنا برای افراد جامعه، از گروه‌ها و اقشار گوناگون، میان آنها تولید همگرایی کند. در این‌جا کارویژه‌ی نظام فرهنگی، تولید هویت است که برحسب آن اعضای جامعه می‌توانند کیستی خود را تعریف کنند. عکس وضعیت فوق، عدم وجود یک نظم فرهنگی هویت‌ساز است که در آن صورت، اعضای یک جامعه و ملت نمی‌توانند حول مفاهیمی عمومی گرد آیند و برحسب آن موجودیت خود را تعریف کنند. بحران یک نظام فرهنگی در تولید هویت، در نهایت خود، تولیدکننده‌ی بحران هویت برای یک جامعه است. وقوع چنین بحرانی در یک جامعه می‌تواند بستر مجموعه‌ای از ستیزه‌های آشکار میان مجموعه گروه‌های تشکیل دهنده‌ی جامعه و کشور شود که حول تعاریف خود از هویت خویشتن (حول مذهب، قومیت، منطقه سکونت، جهت‌گیری سیاسی)، منافع خاصی را دنبال می‌کنند و نظمی خاص را مشروع تلقی می‌کنند که لزوماً با تعاریف دیگر گروه‌ها منطبق نیست. در این حالت انواع مناقشات جامعه را در متن منازعات گوناگون فرو خواهد برد (عبادیان، ۱۳۸۶: ۸۰-۷۳).

براساس مباحث فوق می‌توان گفت اقدامات اتحاد شوروی در اشکال گوناگون آن، ضمن فروپاشی هویت بومی و سنتی مبتنی بر دین و قبیله و منطقه، قادر به تولید یک هویت جدید نشد و در این حالت نابسامان، جامعه آسیای مرکزی را بر بستری از بحران هویت رها کرده است. تز مرکزی این مقاله آن است که پدیده‌های شایعی چون چالش مداوم نیروهای زیر ملی و فرا ملی علیه هویت ملی مورد ادعای هر یک از کشورهای منطقه، قوم‌گرایی، محلی‌گرایی و بنیادگرایی (به عنوان شکلی از خاص‌گرایی هویتی) نهایتاً ذیل عنوان کلان بحران هویت قابل تعریف و تحلیل هستند. به واسطه ماهیت و جهت‌گیری این چهار مساله آنها را ذیل دو عنوان کلی تقسیم بندی کرده ایم. ۱- بحران ناشی از تصادم هویت ملی و هویت‌های قومی و محلی در واحدهای سرزمینی به رسمیت شناخته‌این پدیده‌ها حاکی از چالش هویت‌های زیر ملی (یعنی هویت‌های مبتنی بر قومیت و منطقه) ریشه دار بر علیه هویت تعریف شده ملی در کشور است و معنای آن این است که گروه‌هایی در مجموعه‌ای سرزمینی هویت ملی و کلان تعریف شده را نمی‌پذیرند ۲- گروه دوم را می‌توان چالشی برآمده از بحران هویت اعتقادی در سراسر منطقه‌ای دانست که دین سنتی اکثریت آن اسلام بوده است و در فرایند تسلط هفتاد ساله

شوروی با روندی از تضعیف روبرو شده و در قالب بنیادگرایی به عنوان یک واکنش و تلاش برای یافتن منبعی از هویت جمعی بازگشته است و به نوعی دیگر هویت‌های ملی را به چالش می‌کشد. فرض آن است که بر بستر این بحران‌های عام، گروه‌های گوناگون مشغول رقابتی شدید برای پیاده ساختن هویت مطلوب مدنظر خود نیز هستند.

### **الف) بحران ناشی از تصادم هویت ملی و هویت‌های قومی و محلی**

به صورت کلی باید گفت این نوع بحران هویت، هنگامی بروز می‌کند که امکان تحقق یک التزام سراسری به هویت ملی در میان گروه‌های تشکیل‌دهنده واحد ملی ایجاد نمی‌شود و در این میان گروه‌های تشکیل‌دهنده واحد ملی و از جمله گروه‌های قومی، خود را در ذیل هویت واحد ملی تعریف نمی‌کنند. در اینجا تعلق آنها می‌تواند متوجه هویت قومی و زیرملی خود باشد یا آنکه آنها هویت خود را در ارتباط با یک واحد بزرگ‌تر خارج از مرزهای ملی موجود تعریف کنند. در این‌جا هویت ملی در مقابل هویت‌های زیرملی رنگ می‌بازد و گروه‌ها حول منافع مشترک ملی گرد نمی‌آیند و اختلاف منافع و دیدگاه‌ها می‌تواند منبع انوعی از ستیزه‌های آشکار و پنهان در جامعه باشد. (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۷۷-۱۷۶). اصولاً شکل‌گیری یک هویت ملی منسجم و مورد وفاق بر بستر یک خاطره مشترک جمعی، شکل می‌گیرد و گروه‌های زیرملی امکان آن را می‌یابند که خود را جزو یک واحد ملی تعریف کنند، بدون چنین خاطره‌ای اساساً تلاش برای تحقق یک هویت ملی تنها بر پایه زور ممکن خواهد شد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۳۴۲-۳۳۳).

اگر از چشم‌انداز رویکرد فوق به دولت-ملت‌های امروز آسیای مرکزی نگاهی بیندازیم، نکته واضح آن است که کنار هم قرار گرفتن گروه‌های تشکیل‌دهنده واحدهای ملی منطقه حاصل فرایند داوطلبانه‌ای نبوده است و از این رو مقوله تعلق به یک کل بزرگ‌تر مقوله‌ای تحمیلی تلقی می‌شود که ریشه چندانی در وجدان جمعی ندارد. و این موضوع دلیل مهمی است برای بدل شدن مجموعه‌های زیرملی به عاملان برهم‌زدن نظم موجود. در این قالب گروه‌های تشکیل‌دهنده واحدهای ملی که در طی جریان تقسیم‌بندی‌های سیاسی دوره به اجبار کنار هم قرار گرفته‌اند، در دوران بعد از استقلال، فرصت یافته‌اند تا به پی‌گیری منافع خاص خود بپردازند و این امر تاثیر مستقیمی در

منازعات منطقه داشته است<sup>۱</sup> (میرحیدر، ۱۳۷۳: ۱۲۳-۱۲۲).

باید دانست که به وجود آمدن بحران فوق و منازعات پس از آن، ریشه مستقیمی در سیاست‌های دولت شوروی سابق دارد که در دوره تسلط اولیه خود عامل شکل‌دهی به واحدهای ملی موجود بود. آسیای مرکزی در طول تاریخ خود زیستگاه اقوام مختلف و دارای خودمختاری بالا بوده است. در جریان تهاجم تاریخی روس‌ها به این منطقه و مهم‌تر از آن تفوق یافتن نیروهای روسیه شوروی بر منطقه، در هم شکستن الگوی خودمختاری قبیل‌های و شکل دادن به واحدهای ملی، سیاستی راهبردی برای استالین بود (تقوی اصل، ۱۳۸۴: ۹۲-۹۱؛ Lang, N.D). در این زمان بود که اصطلاحاتی نظیر «آسیای مرکزی» که متضمن هویت سیاسی و فرهنگی ملت‌های ترک زبان بود؛ ناگهان از مباحث عمومی ناپدید شد و در عوض تعلقات جدید بر مبنای زبان و ملیت اختراع و ارایه شد (قلی‌پور، ۱۳۷۶: ۱۵۵؛ شهرانی، ۱۳۷۲: ۹۸). ایجاد پنج جمهوری در منطقه باعث زایش پیچیدگی‌های جدیدی در ساختار اجتماعی و سیاسی منطقه شد. یکی از علل مهم پیچیدگی آن بود که مرزبندی‌های سیاسی جدید هرگز منطبق بر مرزبندی‌های فرهنگی و سوابق ذهنی گروه‌ها صورت نگرفت. به عبارتی دیگر این مرزبندی‌ها کمتر توجه جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی داشت (Roy, 2000: 66-72؛ لوین، ۱۳۸۵: ۱۶۵، آیدین، ۱۳۸۱: ۱۶۰).

این مرزبندی‌ها به گونه‌ای بود که در وهله اول خودمختاری قبیلگی و منطقه‌ای گروه‌ها را در هم شکست و مهم‌تر از آن در وهله دوم باعث شد تا گروه‌های قومی و هویتی که دارای یکپارچگی بودند در تقسیم‌بندی‌های جدید در داخل دو یا چند واحد ملی جای گرفتند و نوعی تجزیه هویتی صورت گرفت. نتیجه آنکه در جریان این تقسیم‌بندی‌ها بدون هیچ ملاحظه‌ای، گروه‌های گوناگون قومی-زبانی را در کنار هم در یک واحد ملی جدید قرار دادند که در واقع کمتر خاطره هویتی‌ای آن را پشتیبانی می‌کرد و دوام آن تنها به اتکای قدرت شوروی ممکن شده بود. (کاریزل، ۱۳۷۵: ۹۱؛ برژینسکی، ۱۳۸۵: ۱۳۴-۱۲۹).

۱. نمود ایده‌آل و عینی تصادم هویت‌های زیر ملی در یک مجموعه سرزمینی را می‌توان در جنگ داخلی تاجیکستان دید که طی آن گروه‌های با منشا منطقه‌ای و قومی و دینی مختلف به واسطه بیگانگی با یکدیگر در قالب یک هویت ملی بزرگ‌تر وارد جدالی خونین با یکدیگر شدند. در سایر اتفاقات مهم این منطقه نظیر شورش اخیر در قرقیزستان نیز می‌توان نمود این منطقه‌گرایی و قوم‌گرایی را دید.

لذا می‌توان گفت ظهور کشورهای آسیای مرکزی مقدم بر شکل‌گیری ملت‌ها براساس یک احساس تعلق عمومی بود لذا طبیعی بود که پس از تقسیم‌بندی‌ها مردم جمهوری‌های تازه تاسیس هویت مشخص نداشته باشند و کلاً در آشفتگی و سردرگمی به سر ببرند. بسیاری از این اقوام در فهرست رسمی ملیت‌ها و اقوامی که از سوی مقامات مرکزی ارایه می‌شد، وجود نداشتند. به یک‌باره بخش مهمی از موجودیت، هویت و تاریخ گروه‌های وسیعی انکار شده بود و اکنون از آنها خواسته می‌شد به واحد جدید احساس تعلق داشته باشند (Roy, 2002: 56-57؛ عزیزان و یانگ، ۱۳۸۳: ۱۶۴). در واقع طرح مفهوم ملیت در جایی مطرح شد که برای مردم آنجا ناآشنا بود و زمینه‌های اساسی مورد نیاز برای تحقق آن در واحدهای ملی جدید وجود نداشت (کاریزل، ۱۳۷۵: ۹۱).

نمونه‌های بسیاری از این تجزیه‌های هویتی و تقسیم‌بندی‌های اجباری در این منطقه وجود دارد. به عنوان نمونه استالین در جریان ترسیم مرزهای جدید، دره حاصل‌خیز و سرسبز فرغانه را میان سه کشور تاجیکستان، قرقیزستان و ازبکستان با مرزهای بسیار پیچیده‌ای تقسیم کرد. در این تقسیم‌بندی منطقه ازبک نشین اوش درون مرزهای قرقیزستان جای گرفت، هر چند که قسمت اعظم دره فرغانه متعلق به ازبکستان بود ولی تعداد بسیار زیادی از ازبک‌ها درون کشورهای قرقیزستان و تاجیکستان و اقلیت‌های کثیری از تاجیک‌ها و قرقیزها نیز در خاک ازبکستان قرار گرفتند (Bremmer and Taras, 1997, 669, 660, 549, 538). (لیکر، ۱۳۸۲: ۶۲).

در همین راستا شهرهای مهم سمرقند و بخارا که مرکز فرهنگ و تمدن قوم تاجیک به حساب می‌آیند در چارچوب سرزمینی ازبکستان قرار گرفت (اطهری، ۱۳۷۳: ۲۴۵). جالب آنجاست که خجند که از نواحی مهم ازبک‌نشین ازبکستان بود در سال ۱۹۲۹ به تاجیکستان واگذار شد و ماجرای گسست از هویت و خاطره قومی به نحوی دیگر تکرار شد. پس از ایجاد تقسیم‌بندی‌های خود خواسته جدید، شعار استالین در مورد ملت‌های جدید، عبارت بود از «یک قوم، یک زبان و یک ملیت». به عبارت دیگر در حالی که عملاً اقوام و گروه‌های مختلفی در واحدهای ملی جدید قرار گرفته بودند؛ رویکرد شوروی‌ها به سوی انحلال تکثر موجود در یک هویت جدید بود که عمدتاً قوم مسلط در جمهوری شامل می‌شد (یاوری، ۱۳۷۵: ۷۹).

آنچه موضوع را پیچیده تر می‌کرد وجود یک تبعیض سازمان یافته در میان گروه‌های



تشکیل دهنده این واحدها بود. در تحلیل روابط مسکو و جمهوری‌های پیرامونی از وجود یک رابطه مرکز-پیرامونی مبتنی بر استثمار سخن گفته شده است (Jonse Luong, 2004)، به همین سیاق در داخل هر یک از جمهوری‌ها نیز سعی می‌شد تا با نفی تکثر موجود، عملاً نوعی رابطه مرکز-پیرامونی میان مناطق و اقوام شکل گیرد که اغلب حاوی تسلط یک قوم (یا منطقه جغرافیایی) بر اقوام و زبان‌های دیگر بود. پیامد پدیدۀ فوق در درازمدت نه تنها به تحقق یک نظم مطلوب مبتنی بر ملت در جمهوری‌ها منجر نشد، بلکه برعکس بر بستر جمهوری‌های خود ساخته، واگرایی بیشتر میان گروه‌ها، احساس محرومیت در تمامی سطوح نسبت به قوم و زبان مسلط را ایجاد کرد و منابع واگرایی بعدی را تقویت نمود. (میسون، ۱۳۷۵: ۲۲۳).

عنصر مکمل این سیاست را می‌توان در جایگاه برتری که برای روس‌های ساکن این جمهوری‌ها در دسترسی به پست‌ها و فرصت‌ها دید. روس‌ها در کنار برنامه‌های فوق جهت تداوم حاکمیت به گونه‌ای کم‌هزینه‌تر، نوعی سیاست تفرقه انداختن و دامن زدن به اختلافات داخلی را اعمال می‌کردند که در یک سطح متوجه بر کشیدن یک قوم و منطقه به سطحی بالاتر در دسترسی به فرصت‌ها و امکانات بوده است. مقوله دیگری که به خودی خود در عدم تحقق یک هویت ملی منسجم و تداوم انسجام هویت‌های زیرملی در جمهوری‌ها مؤثر بود، مقوله مهاجرت دائمی به منطقه بود که ساخت پیچیده قومی جمهوری‌ها را پیچیده‌تر و امکان دستیابی به همگرایی را سخت می‌کرد. شواهد نشان می‌دهد که تعداد زیادی از این اقوام مهاجر در محیط جدید به صورت منزوی می‌زیستند و حاضر به ادغام در سامان جدید نبودند (Tart, 2000: 3).

نتیجۀ مباحث فوق این بود که گرچه دولت شوروی سعی کرد با «ادغام» اقوام مختلف، در سطح امپراتوری، ملت نوین شوروی را خلق کند، ولی تجربه فروپاشی شوروی و پس از آن نشان داد که این کشور در تحقق این امر ناموفق عمل کرده است (شیخ عطار، ۱۳۷۳: ۲۸). مانوئل کاستلز در تحلیل خود از فروپاشی شوروی یکی از دو دلیل عمده فروپاشی سریع امپراطوری را بحران ساختاری مساله ملیت‌ها می‌داند که شوروی در طی زمان نه تنها نتوانست آنرا حل کند بلکه ابعادی بحرانی‌تر به آن داد. (کاستلز، ۱۳۸۵: فصل اول) باید دانست که دولت شوروی در طول سال‌های حیات خود نتوانست وفاق اجتماعی لازم را میان گروه‌ها و اقوام مختلف ایجاد کند، چرا که جهت‌گیری آن در راستای تقویت انواع

تبعیض‌ها، تخریب هویت‌های ریشه‌ای بدون توانایی در راستای ایجاد بدیلی جایگزین و دارای پیوند با وجدان جمعی، ادغام‌های گروه‌ها و اقلشار دارای کمترین اشتراک و... بود. حداقل در مورد دو دهه اول حاکمیت شوروی بر این منطقه می‌توان گفت که این حکومت به واسطه جهت‌گیری ایدئولوژیک خود یک جنگ تمام‌عیار را بر علیه گذشته تاریخی و هویت سنتی آنها آغاز کرد. طبیعی بود که در چنین محیطی امکان حل مساله ملیت‌ها وجود نداشت. هم‌چنین، پیش‌نیاز دیگر ایجاد یک وفاق اجتماعی مطلوب، یعنی جامعه مدنی توسط دولت توتالیتر شوروی بلعیده شد. بنابراین اقوام، مذاهب، گروه‌های نژادی و... هرگز نتوانستند بر بستر مناسبات اجتماعی مطلوب به یک تشریک مساعی مساعد دست یابند.

رابطه میان وفاق اجتماعی و نظم سیاسی رابطه‌ای مستقیم است. البته نظم سیاسی با پشتوانه قانون و از بالا مستقر و وفاق اجتماعی بر مبنای همدلی و اراده خود گروه‌ها ایجاد می‌شود. بنابراین لازمه شکل‌گیری جامعه‌ای قانونمند نه زور بلکه برعکس، میل و اراده مردم و تعهد درونی آنها به ایجاد چنین جامعه‌ای است، چرا که وفاقی که در پی نظم سیاسی پدید می‌آید محدود و شکننده است، در حالی که وفاق اجتماعی پدیده آمده از اعتماد مردم به یکدیگر جامعه را از چند پارگی حفظ می‌کند (جهان‌بین، ۱۳۷۸: ۹۱-۹۰).

بنابراین فروپاشی شوروی نشان داد که در جامعه شوروی هرگز رویکرد مبتنی بر «همجوشی ملیت‌ها» منجر به ایجاد فرایندی منتهی به «وفاق اجتماعی» نشد و به عبارت دیگر این همجوشی در نطفه عقیم ماند. این امر موجب به وجود آمدن بحران همبستگی شد که خود موجب ایجاد شکنندگی در مرزهای سیاسی و گسست در استمرار حیات دولت-ملت شد که تجلی عینی آن را می‌توانیم در مطالبات و منازعات قومی، محلی، جدایی‌طلبی‌ها و تمایلات واگرایانه (پس از فروپاشی) شاهد باشیم (مقصودی، ۱۳۷۹: ۱۲۶-۱۲۵). واقعیت اقدامات شوروی در مورد قومیت‌ها و گروه‌های زیرملی آن بود که با یک جهت‌گیری ضد هویتی در متن مجموعه‌ای از تحولات اجتماعی، از یک سو به تضعیف هویت‌ها دامن زد و از این رو یک بحران هویتی عمیق را رقم زد و از سوی دیگر در قالب جهت‌گیری ضد هویتی خود بواسطه اعمال انواع تبعیض‌ها و نابرابری‌ها، زمینه‌ای برای تقویت تمایزها و «سیاسی شدن» قومیت‌ها را در این منطقه باعث شد (پانارین، ۱۳۷۱: ۱۳۷؛ لوین، ۱۳۸۵: ۱۶۶). در دهه ۱۹۸۰ استقلال جمهوری‌ها بر بستری رخ داد که

شاهد رشد گرایش‌ها و خواست‌های گوناگون در نزد هویت‌های زیرملی جمهوری‌ها بود. در این میان با فروپاشی شوروی، سران سابق حزب کمونیست، که حالا به رؤسای جمهوری کشورها بدل شده بودند سعی کردند با کسب مشروعیت برای خود، گرایش‌های شدید ملی‌گرایانه از خود بروز دهند (عطایی، ۱۳۸۲: ۷۱).

آنها پس از گذشت هفتاد سال که از تکامل حکومت کمونیستی می‌گذشت می‌بایست هویت ملی خود را از نو تعریف کنند و به تدوین اصولی بپردازند که آنها را در شکل‌گیری «فرهنگ ملی» یاری دهد. ولی مساله آن بود که هیچ زمینه‌ی عینی و ذهنی‌ای برای چنین کاری وجود نداشت. لذا در واقع ماجرا از این قرار بود که پس از فروپاشی شوروی هویت‌های زیر ملی که تحت سلطه شوروی، امکان ظهور نداشتند به طرح ادعاهای سیاسی پرداخته و خواهان حقوق خاص خود شدند. معارضه‌ی این خواست‌ها با نظم سیاسی‌ای که عمدتاً تحت کنترل لیگارشوی سابق حاکم بر جمهوری‌ها بود، به صورت طبیعی کار را به سوی ستیزه سوق داد. وفاداری‌های باقی‌مانده اکنون به تصریح منافع خود می‌پرداختند و این نظم مستقر را به چالش می‌کشیدند (کارنیل، ۱۳۷۵: ۱۰۹؛ روبین، ۱۳۷۵: ۱۳۲).

در این فرایند است که پس از فروپاشی، اقوام و طایفه‌ها و گروه‌های مختلف سعی داشتند که به حداکثر نفوذ و قدرت دست یابند. برای نمونه در تاجیکستان، پس از ایجاد خلاء قدرت شوروی تاجیک‌هایی که همیشه در مناسبات اقتصادی و سیاسی توسط ازبک‌های خجندی و با دست حمایت‌گر و تفرقه‌انداز شوروی از تعیین سرنوشت خود دور نگه داشته شده بودند برای کسب قدرت سیاسی و به دنبال آن منافع اقتصادی وارد عرصه رقابت شدند که در نهایت به جنگ داخلی تاجیکستان منتهی شد. به عبارت دیگر می‌توان خشونت و منازعه سیاسی تاجیکستان را در راستای استعمار ده‌ها ساله تاجیک‌ها توسط ازبک‌ها و روس‌ها مورد تحلیل قرار داد. چرا که ازبک‌ها سال‌ها تفوق قدرت سیاسی و منافع اقتصادی این کشور را در دست داشتند (روبین، ۱۳۷۵: ۱۳۲؛ فون برکه و دیگران، ۱۳۸۱: ۲۰۲-۱۹۵).

در هیچ کجای آسیای مرکزی تفرق‌های قومی به اندازه تاجیکستان این چنین موجب خشونت گسترده نشد. در شرایط بی‌ثبات جنگ داخلی، بسیج رقابتی به افزایش درگیری میان شبکه‌های قومی و فامیلی انجامید. حزب دموکرات و اسلامی از شبکه اعضایشان با شبکه‌های قومی زادگاهشان و رهبران کلخوزها استفاده می‌کردند و ازبک‌ها که هیچ قومی در جنوب نداشتند از «کولابی‌ها» به منظور سرکوب اقوام غرم و پامیری استفاده کردند

(روبین، ۱۳۷۵: ۱۴۰ و سیف‌زاده، ۱۳۷۳: ۷۸، دورین و فرارو، ۱۳۸۶: ۲۵-۲۰). هم‌چنین ازبکستان نیز به مانند تاجیکستان کشوری است ساختگی با مرزهای مصنوعی که بیش از ۱۲۰ قوم و قبیله مختلف را در خود جای داده است. در حالی که هیچ ایده و خاطره‌ای این تکثر عظیم را به یکدیگر پیوند نمی‌دهد حکومت در این وضعیت نابسامان هم‌چنان الگوهای گذشته در نفی حقوق اقوام و ... را دنبال می‌کند. این جمهوری دارای اقلیت‌های بزرگ تاجیک، روس، قزاق و قرقیز است که یادگار تقسیمات استالینی هستند. در این میان تاجیک‌ها با یک اکثریت قابل توجه به صورت اجباری به این کشور الحاق شده‌اند و دولت فعلی همواره جهت کنترل خواست‌های آنها به سرکوب و حتی انکار موجودیت جمعیتی آنها می‌پردازد. در این جا جمعیتی حدود ۷ میلیون نفر در محیطی زندگی می‌کنند که کاملاً با آن بیگانه‌اند و هویت آنها در قالب آن انکار می‌شود (یاوری، ۱۳۷۵: ۷۴ و ۸۱؛ الیکر، ۱۳۸۲: ۲۳۳؛ برژینسکی، ۱۳۸۵: ۱۳۴؛ منون، ۱۳۷۶: ۱۰۸). بر بستر تداوم سیاست سرکوب و تلاش برای حذف موجودیت فرهنگ متمایز است که عنوان می‌شود تاجیک‌های ازبکستان منبع مهمی از نیروی ستیزه‌گر در آینده خواهند بود (کاریزل، ۱۳۷۵: ۱۱۳).

در کشور قرقیزستان نیز وضع به همین ترتیب است. این کشور دارای اقلیت‌های کثیری از ازبک‌ها تاجیک‌ها و روس‌هاست که پیوندی میان آنها برقرار نیست. بلکه در رابطه آنها منازعه و ستیزه جریان دارد. اکثر ازبک‌های قرقیزستان در شهر اوش در جنوب این کشور و در نزدیکی مرز ازبکستان ساکنند. آنها ۱۴ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. در سال ۱۹۹۰ در این استان درگیری خونینی میان ازبک‌ها و قرقیزهای این ناحیه رخ داد که دلیل آن نیز نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی بود (Soucek, 2000: 225). بنابراین از آنجایی که ازبک‌ها ۱۴ درصد جمعیت قرقیزستان را تشکیل داده و در نزدیکی مرزهای ازبکستان استقرار یافته‌اند، محتمل‌ترین سناریو شعله‌ور شدن آتش جنگ میان ازبک‌ها و قرقیزهای این ناحیه است. (منون، ۱۳۷۶: ۱۹). از دیگر اقلیت‌های مهم قرقیزستان روس‌ها هستند. آنها با جمعیت حدود ۱۳ درصدی خود اقلیت کثیری را در این کشور تشکیل می‌دهند. روس‌ها بیشتر در شمال کشور و نواحی ثروتمند و صنعتی شده ساکنند و بدین لحاظ از وضعیت مطلوب اقتصادی در این کشور برخوردارند. این در حالی است که استان‌های جنوبی کشور که مردم محلی در آن ساکنند در وضعیت فقیرتری به سر می‌برند (هیأت، ۱۳۸۴: ۱۸۷؛ عزیزان و یانگ، ۱۳۸۳: ۱۶۷).

وضعیت روس‌ها در قزاقستان نسبت به سایر نقاط آسیای مرکزی حساس‌تر است به گونه‌ای که در هنگام استقلال روس‌ها ۴۵ درصد جمعیت قزاقستان را تشکیل می‌دادند (بازن، ۱۳۷۷: ۵۱) قزاقستان به عنوان نمونه‌ای از دولت‌هایی که دارای تنوع قومی بالایی است و روس‌زبانان در این کشور اقلیت کثیری را تشکیل می‌دهند در دهه ۹۰ شاهد خشونت‌های قومی بوده است (الیکر، ۱۳۸۲: ۲۴۴) و این واگرایی با توجه به تلاش دولت برای تقویت جایگاه قزاق‌ها تشدید شده است (الیکر، ۱۳۸۲: ۲۴۴). در قزاقستان اوضاع نابسامان اقتصادی نیز فشار مضاعفی را بر عوامل اختلاف برانگیز در جامعه وارد می‌کند. جامعه به خاطر مسایل قومی قطب‌بندی شده و چنین تفکیکی به کانون اختلافات اجتماعی تبدیل شده که فوق‌العاده خطرناک است. رقابت بر سر مشارکت سیاسی و پیشرفت اقتصادی نشان می‌دهد که قومیت به عنوان معیار اجتناب‌ناپذیر برای سامان‌دهی سیاسی باقی خواهد ماند (Heath, 2003: 181- 200).

از این رو مهاجرت روس‌زبانان به خارج از کشور افزایش یافته است. از آغاز استقلال تاکنون حدود ۱/۵ میلیون روس این کشور (قزاقستان) را برای همیشه ترک کرده‌اند (الیکر، ۱۳۸۲: ۲۴۷). نکته قابل توجه و بحران‌آفرین آن است که از آنجایی که تمرکز روس‌زبانان در شمال این کشور و در مناطق صنعتی شده نزدیک مرز روسیه بیشتر است، این امر همواره مخاطره‌الحاق‌گرایی را برای قزاقستان در پی خواهد داشت. (الیکر، ۱۳۸۲: ۲۵۰; Soucek, 2000: 284- 285).

معضل همپوشان با مقوله قوم‌گرایی، محلی‌گرایی است. محلی‌گرایی بر حسب تعلق خاطر به یک منطقه جغرافیایی خاص در درون واحد ملی تعریف می‌شود. در تفاوت محل‌گرایی با قوم‌گرایی باید گفت یک محل یا منطقه ممکن است وسیع بوده و چندین گروه قومی را شامل شود و یا برعکس ممکن است کوچک بوده و تنها یک گروه قومی یا حتی کمتر از آن در آن جای گیرد. در اینجا گرایش به یک منطقه نسبت به مناطق دیگر می‌تواند کاملاً جدا از قوم‌گرایی باشد. (روی، ۱۳۷۲: ۲۸۱).

در توضیح مقوله محلی‌گرایی مساله دوباره به سیاست شوروی در شکل دادن به واحدهای ملی متشکل از مناطق و گروه‌های مختلف فاقد ارتباط و مهم‌تر از آن نحوه تخصیص نابرابر امکانات و فرصت‌ها میان مناطق جغرافیایی یک واحد ملی و هم‌چنین دادن جایگاه ویژه به نخبگان برخاسته از مناطق خاص باز می‌گردد. برای مثال منطقه

فرغانه‌ی ازبکستان، شمال تاجیکستان و شمال قرقیزستان بر سایر مناطق این کشورها برتری داده شدند و این باعث زایش فکر محلی‌گرایی و منطقه‌گرایی در منطقه شد که عملاً تعلق به واحد ملی و منافع ملی را به چالش می‌کشد. (راتر، ۱۳۷۲: ۱۹۹). پیامد محلی‌گرایی بحران توزیع در جامعه است و به وجهی دیگر بحران توزیع نیز خود بستری برای رشد محل‌گرایی و افزایش گرایش‌های محلی و قومی است. تداوم این پدیده مانع از شکل‌گیری اجماع ملی شده، در نتیجه منافع زیر ملی و محلی بر منافع ملی ارجحیت پیدا می‌کند. (Islamic Human Rights Commission, 2003; Global Security, N.D). منازعه داخلی تاجیکستان اگر در بعدی از خود نتیجه قوم‌گرایی بود در بعدی دیگر مساله ریشه‌ای نیز در پدیده محلی‌گرایی داشت در این جنگ مناطق به دورمانده از امتیازات مادی و معنوی یعنی جنوبی‌ها و پامیرهای کوهستانی در قالب احزاب دموکرات، ملی‌گرا و اسلام‌گرا تجلی یافتند در حالی که شمالی‌های مرفه برخوردار از همه‌گونه امتیازات هم‌چنان حزب کمونیست شوروی و دولت را در اختیار داشتند. جنگ داخلی تاجیکستان در حقیقت در تلاش به منظور بهره‌مندی جنوبی‌ها از امتیازات مختلف سیاسی-اقتصادی و کوتاه نیامدن شمالی‌ها در برابر آنها صورت گرفت. در قرقیزستان نیز وضعیت محل‌گرایی بر همین سیاق بوده به گونه‌ای که طی دو دهه گذشته جدال جنوبی‌ها و شمالی‌ها برای در اختیار گرفتن پست ریاست جمهوری نیروی ایجاد تحولات سیاسی در جامعه بوده است. به گونه‌ای که دو تحول عمده سال‌های اخیر این کشور یعنی وقوع انقلاب نارنجی و سقوط آقاییف و در وهله بعدی جنبش اخیر در این کشور که موجب سقوط باقی‌اف رهبر انقلاب نارنجی شد را می‌توان بر بستر این جدال ارزیابی کرد (بیک‌محمد، بی تا الف). آقاییف برآمده از شمال کشور توسط انقلابیونی که رهبری آنها به دست جنوبی‌ها بود ساقط شد و مدتی بعد شمالی‌ها با استفاده از فرصت پیش آمده باقی‌اف جنوبی را ساقط کردند.

محل‌گرایی در ترکمنستان هم بسیار مهم است و در آنجا نیز قبایل مهم به مناطق خاص جغرافیایی تعلق دارند و مردم یک محل زیر بار مسئولی از محل دیگر نمی‌روند. به همین دلیل رییس جمهور ترکمنستان بارها اعلام کرده که در پرورشگاه بزرگ شده و وابستگی خاصی به محل و منطقه‌ای ویژه ندارد (راتر، ۱۳۷۲: ۱۹۹). ازبکستان نیز به پنج منطقه درونی به نام‌های فرغانه، خوارزم، سمرقند و بخارا، سورخانداریا و کشخانداریا و تاشکند تقسیم شده

که زندگی خودشان را دارند و بلوک‌های زیربنایی کشورند (Heath, 2003: 196-7). این در حالی است که در ازبکستان چندین سال است که رهبری کشور در دست سمرقندی-هاست در حالی که نیروهای مخالف در فرغانه ساکن هستند (راتر، ۱۳۷۲: ۲۰۰). در قزاقستان نیز این تقسیم‌بندی موجود است و حزب کمونیست قزاقستان همواره تحت سیطره فرزندان اردوی بزرگ متعلق به قزاقستان جنوبی بوده است (کولایی، ۱۳۸۴: ۸۰).

بنابراین گرچه محل‌گرایی و تعلق به مناطق خاص جغرافیایی در آسیای مرکزی از شدت و ضعف برخوردار است ولی به هر حال این امر مسأله‌ای است که همه کشورها کما بیش با آن دست به گریبانند و این مسأله خود یکی از عوامل مهم جلوگیری از شکل‌گیری هویت ملی در این کشورهاست. چرا که تعلق به مناطق خاص، و تامین منافع آن محل و منطقه، کاملاً در مخالفت با پی‌گیری منافع ملی قرار دارد و تا زمانی که افراد هویت خود را بر مبنای محل تولدشان و نه بر مبنای هویت کشوری که در آن به دنیا آمده‌اند تعریف کنند، بحران هویت و منازعات سیاسی برآمده از آن نیز همچنان پابرجا خواهد بود.

در مقام جمع‌بندی بر دو بحران قوم‌گرایی و محلی‌گرایی می‌توان گفت که این دو بحران بر بستر مجموعه‌ای از اقدامات شوروی در محیط سنتی آسیای میانه به وجود آمده و در طی ۷۰ سال تشدید شده است، گرچه در دوران شوروی در زیر سایه اقتدار امپراطوری این چالش‌ها امکانی برای ظهور نیافتند. فروپاشی و برداشتن این عامل کنترلی باعث رها شدن انرژی‌های قومی-منطقه‌ای و نژادی در سراسر منطقه شد که شکل‌گیری یک هویت و تعلق مبتنی بر ملیت را نفی و طرد می‌کند. بر بستر این معادله بخش قابل ملاحظه‌ای از منازعات دو دهه گذشته در منطقه قابل تحلیل است. (اوزکریملی، ۱۳۸۳، آیدین، ۱۳۸۰: ۲-۱۶۱؛ نیزبیت و آبردین، ۱۳۷۸: ۱۸۴).

علاوه بر مسایل فوق و فاداری به نظام‌های فوق ملی مانند امت اسلامی (و یا نظریه پان ترکی مبنی بر تشکیل ترکستان بزرگ) فشاری انبساطی از سطح فراملی بر هویت ملی وارد می‌کند. برخی کشورهای منطقه مانند ازبکستان تمایلاتی مبتنی بر رهبری منطقه و تشکیل ترکستان بزرگ را از نظر دور نمی‌دارند. این در حالی است که در قزاقستان نیز چنین تمایلاتی دیده شده است. نظریات اعلام کرد که «مرزهای کنونی یادگار دوران بربریتند». بسیاری از تحلیل‌گران چنین جمله‌ای را مبنی بر تمایل به رهبری ترکستان بزرگ، این بار با زعامت قزاقستان و در رقابت با ازبکستان تحلیل می‌کنند. (Tart, 2001: 5-6؛ سیف‌زاده،

۱۳۷۳: ۷۴-۷۳). در این میان اسلام و خیزش دینی به عنوان جنبشی نیرومند که بر بستر بحران هویت این منطقه تحقق یافته، خود چالشی فراملی علیه هویت‌های ملی است که با توجه به اهمیت خاص آن باید به صورت مجزا مورد تحلیل قرار گیرد.

### ب) بحران هویت اعتقادی و ظهور بنیادگرایی

دین در تحلیل مارکسیستی به عنوان یکی از مصادیق «آگاهی کاذب» و به مثابه تفسیری واپس‌گرا از جهان اجتماعی تلقی شده است که در پیوند با اشکال ماقبل سرمایه‌داری نظام اجتماعی حامی طبقات و گروه‌های محافظه‌کار می‌باشد (کولاکفسکی، جلد اول، ۱۳۸۶: ۴۶۱-۴۶۲) و از این رو مارکسیست‌ها همواره تضاد خود را با دین به صورت آشکاری بیان کرده‌اند. در روسیه به دلیل جهت‌گیری تاریخی مسیحیت ارتدوکس، جهت‌گیری ضد دینی مارکسیست‌های روسی ابعاد شدیدتری نیز یافت (برای تحلیل ریشه‌های این موضوع رک. بردیایف، ۱۳۵۸) به گونه‌ای که هنگامی که بلشویک‌ها به قدرت رسیدند تردیدی در آغاز یک هجوم تمام‌عیار به نهاد و اندیشه دینی نداشتند و این رویکردی بود که تا پایان حیات شوروی با شدت و ضعف در جریان بود. در همین راستا در موردی مانند جمهوری‌های مسلمان، جامعه‌ای عمیقاً دین‌دار و سنتی ناگهان با موجی مهیب از تبلیغات مادی‌گرایانه در عین تخریب بنیادهای ذهنی و عینی جهان‌بینی دینی و سنتی روبرو شد که توسط نظام سیاسی حمایت می‌شد. به ناگاه مدارس و تمامی مراجع تعریف، تفسیر و تعلیم هویت دینی از میان برداشته شد و نظام سیاسی با خشونت یا بدون خشونت در راهی قدم نهاد که هدف آن استحاله هویت دینی به هویت نوین کمونیستی بود. در این فرایند فعالیت مذهبی به عنوان «مبارزه با کمونیسم» و طبعاً مخالفت با نظام سیاسی تعبیر شد.

گرچه مقاومت‌های اولیه بر علیه این فرایند شدید بود و مذهب در اشکال مخفی و عرفانی ادامه یافت، ولی مساله آن بود که هویت دینی مردم در این فرایند آسیب شدیدی دید به گونه‌ای که پیوند با گذشته به نحو عمیقی طی چندین نسل گسسته شد. در کل بر بستر ضدیت با دین و نیز توسعه اقتصادی و اجتماعی رخ داده در شوروی، گرچه اهداف شوروی (برانداختن هویت دینی مردم و جایگزین کردن آن با هویت سوسیالیستی) به صورت کامل متحقق نشد ولی در نهایت ضربه‌ی عمیقی بر پیکر هویت دینی و تعلقات آنها وارد شد. تحلیل پیامدهای تلاش ضد دینی حکومت شوروی در عین تلاش جهت یک نوسازی در



منطقه آسیای مرکزی بر بستر تحلیل‌های موجود از پیامدهای نوسازی در این جا می‌تواند راه را برای درک بنیادگرایی امروز آسیای مرکزی به عنوان پیامد اقدامات شوروی فراهم آورد. در این معنا بنیادگرایی امروز آسیای مرکزی به عنوان یکی از جدی‌ترین منابع منازعه آفرین در منطقه، در نهایت خود بر متن بحران هویتی زاده شده است که اقدامات شوروی در عرصه دینی و سایر ابعاد اجتماعی بوجود آورده است.

در تحلیل جالبی که از فرایند نفوذ پدیده نوسازی و عاملان آن در جوامع سنتی شده است، اغلب عنوان می‌شود که این فرایندها در متن یک آگاهی سنتی مجموعه‌ای از شکاف‌ها و تکانه‌های عمیق ایجاد می‌کند که به تدریج عمق یافته و وحدت آگاهی سنتی و زندگی روزمره را از میان می‌برد. برگر از این پدیده به نام «بی‌خانمانی ذهن» یاد می‌کند. به هر حال در نظر برگر بی‌خانمانی وضعیتی اضطراب‌گونه است که افراد را می‌تواند در دام انواع بنیادگرایی‌ها بیندازد (برگر و دیگران، ۱۳۸۱). در مسیری که تا حدی با الگوی فوق تفاوت‌هایی دارد، هرایر دکمچیان و مهم‌تر از آن بابی سعید به تحلیل پیامدهای نوسازی خاورمیانه می‌پردازند و پیامدهای بی‌خانمان ساز این نوسازی ناموفق را به عنوان دلیل بروز بنیادگرایی اسلامی قرار می‌دهند.

بابی سعید معتقد است که دولت‌های «نو» با به کار گرفتن «الگوی نوسازی» موجب می‌شوند که اعمال «رسوب شده» که قبلاً بخشی از زندگی روزمره به حساب می‌آمدند دچار «تکانه» و «ازجاکنندگی» شده و دچار جنب‌وجوش شوند. به عبارت دیگر «نوسازی» موجب «فعال‌سازی مجدد» آگاهی رسوب یافته می‌شود. فعال‌سازی وضعیتی است که در آن «رسوب شدن» و «انجماد» مورد پرسش قرار می‌گیرد. در این شرایط است که «ازجاکنندگی» ساختار به یک ابهام اساسی هویتی می‌انجامد (سعید، ۱۳۷۹: ۲۸-۲۷). در این زمان، بحران هویت ایجاد شده در جامعه وقتی با سایر بحران‌ها مانند شکست نخبگان غیر مذهبی، فساد سیاسی، ناکارآمدی دستگاه سیاسی، بحران مشروعیت، سرکوب و فقر و تضاد طبقاتی همراه می‌شود، زمینه‌ی مساعدی برای بنیادگرایی فراهم می‌آورد. (سعید، ۱۳۷۹: ۲۷-۲۶، ۱۰۲-۲۶، ۱۰۰-۲۶) و دکمچیان، ۱۳۷۷: ۶۶<sup>۱</sup>

۱. در مقام توضیح باید گفت گرچه مباحث سعید و دکمچیان عمدتاً معطوف به خاورمیانه است ولی الگوی تحلیلی آنها قابل تسری به آسیای مرکزی نیز هست.

می‌توان توضیح داد که «تکانه‌های ناشی از نوسازی» وارده به جامعه سنتی در کنار اقدام برنامه ریزی شده و پایدار علیه هویت سنتی و در مرکزیت آن دین موجب «فعال‌سازی» هویت رسوب یافته در وجدان جمعی مردم منطقه شد، ولی این خیزش‌های هویتی در زیر دست آهنین و توتالیتار شوروی تا دهه ۱۹۷۰ زمینه‌ای برای بروز و ظهور نیافت، ولی تحولات در جهان اسلام از جمله انقلاب اسلامی ایران در کنار تعدیل جهت‌گیری سرکوب‌گر دولت شوروی، زمینه‌هایی را برای بازگشت به هویت سرکوب شده فراهم آورد. به عبارت دیگر سنت‌ها، قیود، و پیمان‌های کهن و اصیل که در اثر نوسازی توتالیتار به «غیریت»<sup>۱</sup> تبدیل گشته بود و به صورتی سازمان یافته تخریب شده بود، در بطن امپراتوری به صورت یک گفتمان بدیل در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی همزمان با سایر جوامع مسلمان شروع به بازسازی خود کرد و ناگهان پس از فروپاشی به جنبشی نیرومند و همه گیر بدل شد (اطهری، ۱۳۸۳: ۸۵). روند اوج‌گیری در اوایل دهه ۱۹۸۰ و همزمان با آغاز دگرگونی‌های سیاسی و آشکار شدن ضعف رژیم شوروی آغاز شد که مسلمانان توانستند خود را به عنوان یک اهرم سیاسی در شوروی معرفی کنند (آیدین، ۱۳۸۱: ۱۶۶).

فروپاشی شوروی گفتمان اسلامی را در فضای متفاوتی قرار داد. در فضای پس از فروپاشی، این جوامع شاهد طرح بدیل‌های سیاسی و هویتی مختلفی برای خود است که در میان آنها ملی‌گرایی حامی لیبرالیسم و اقتصاد بازار از همه نیرومند تر بود. این گفتمان که توسط رهبران کمونیستی قبلی که حالا در رأس جمهوری‌ها قرار گرفته بودند مطرح می‌شد در حقیقت پایه‌ای برای مشروعیت بخشی به رژیم‌های آنان و هم چنین جهت‌دهی به سیاست داخلی و خارجی آنها بود. در سال‌های اولیه فروپاشی شوروی بخش عمده‌ای از مردم به تعهدات این نخبگان ملی‌گرا مبنی بر سر و سامان دادن به اوضاع اقتصادی - اجتماعی باور داشتند و گفتمان آنها را بهترین گفتمان موجود برای حل مشکلات می‌دانستند (مالاشنکو، ۱۳۸۲: ۸۴-۸۳). به همین دلیل کمتر گفتمان «اسلام‌گرایی» را مورد توجه قرار دادند. گرچه این گفتمان در دوران اوج ملی‌گرایی و بازارگرایی به عنوان گفتمانی نیرومند در این کشورها هم‌چنان در مرکز توجه قرار داشت. پس از چند سال و به دنبال سرکوب گسترده سیاسی، اجتماعی، توسط این رژیم‌های اقتدارگرا و تشدید بحران‌های هویت،

## 1. Otherness

مشارکت، مشروعیت و بحران توزیع و وجود فقر گسترده اجتماعی در کشورهای این منطقه، که فساد و فحشا و آشفتگی های اجتماعی فراوانی را نصیب این کشورها ساخت و از سوی دیگر ناکارآمدی رژیم ها در پاسخ گویی به بحران های مذکور، گفتمان «اسلام گرایی رادیکال» توانست به عنوان یک بدیل مهم وارد عرصه فعالیت سیاسی شود.

البته جهت گیری رادیکال اسلامی تنها گرایش اسلامی ظاهر شده پس از فروپاشی نبوده است. دو جهت گیری اسلام سنتی و محافظه کار و اسلام دولتی را در کنار گرایش رادیکال می توان شناسایی کرد. (Khakim, 2005: 28-35). رویکرد سوم اسلام تندرو است، تندروی که غالباً با نام وهابیت شناخته می شود اشاره به گروه هایی دارد که از واگرایی نسبت به دولت و ادارات دولتی برخوردارند و به مانند سایر جنبش های رادیکال اسلامی حاضر به اقدامات خشونت آمیز برای رسیدن به اهداف خود هستند (سنایی، ۱۳۸۵). از نظر این عده، مسلمانان در مقابل سیطره ی تمدن جدید، نصیبی جز شکست و پس رفت نداشته اند. در این شرایط مسلمانان باید کرامت از دست رفته خود را به دست آورده و به وسیله اسلام به عنوان بزرگترین نجات دهنده، انتقام خویش را از دشمنان بگیرند.

در وضعیت بی اعتباری گفتمان های بدیل مانند لیبرالیسم و ملی گرایی در نزد گروه های قابل توجهی از جامعه، احزاب اسلامی (با تنوع داخلی خود) توانسته اند به نحو قابل توجهی، حمایت عده کثیری را به خود جلب کنند. عده زیادی از جوانان علت حمایت خود از «بنیادگرایی» را بی زاری از دولت و نه برقراری حکومت اسلامی عنوان کردند (گروه بحران بین المللی، ۱۳۸۳: ۵۸). از سوی دیگر روی کار آمدن دولت بنیادگرای طالبان در افغانستان در تحکیم مواضع بنیادگرایان آسیای مرکزی تأثیر گذار بود.

۱. جهت گیری سنتی همان اسلامی است که در دهه ۱۹۳۰ مورد قلع و قمع قرار گرفت و اسلامی که با هویت قومی و قبیله ای مردمان این منطقه گره خورده و نمایندگان آن روحانیون سنتی و سلسله های صوفیه بوده اند و بعد از سرکوب گرایش های زیرزمینی یافتند. از آن سال ها، رابطه این اسلام با سایر نقاط جهان اسلام قطع شد و در این فرایند عملاً اسلام این منطقه در اشکالی بسیار سطحی ادامه یافت که عمده آن بر آیین ها و تشریفات دینی تأکید دارد ریشه گرایش دوم در اسلامی است که شوروی در دوره افول سرکوب مذهبی از طریق ایجاد مفتیان مذهبی به وجود آورد و سعی می شد تا نوعی از اسلام «خوب» را مطابق منویات دولتی به وجود آورد. این اسلام پس از فروپاشی هم ادامه یافته است. از نظر رژیم ها این اسلام، اسلام «خوبی» است که برای توسعه کشور مفید است و اسلام «بد» اسلامی است که ثبات کشور را تهدید می کند. (آکینر، ۱۳۸۳: ۱۲۲-۱۲۱).

از همان ابتدا، فعالیت «اسلام‌گرایان» در سایر کشورهای آسیای مرکزی ممنوع اعلام شده است. احزاب بنیادگرای اسلامی بیشترین فعالیت خود را معطوف به ازبکستان نموده‌اند چرا که این کشور پرجمعیت‌ترین کشور منطقه و دومین کشور بزرگ آسیای مرکزی است که منابع و امکانات بسیاری را در خود جای داده است. از سوی دیگر اسلام و سنت‌های اسلامی در این کشور بسیار ریشه‌دار می‌باشد.

از جمله احزاب بنیادگرا که در منطقه فعالیت دارند، می‌توان به حزب التحریر و حرکت نهضت اسلامی ازبکستان و حزب نهضت اسلامی تاجیکستان اشاره کرد (رشید، ۱۳۸۷) که دو حزب اول تمرکز خود را بر فعالیت در ازبکستان و حزب سوم تمرکز خود را بر تاجیکستان قرار داده است. با وجود سرکوب‌های بسیار از سوی دولت ازبکستان، این احزاب در جذب اعضا موفقیت‌های زیادی به دست آورده‌اند هر چند برخی تحلیل‌ها از کاهش توانایی فعالیت و هم‌چنین اقبال به این گروه‌ها در مقطع پس از تهاجم آمریکا به افغانستان خبر می‌دهند. حزب حرکت اسلامی ازبکستان از جمله احزاب نشأت گرفته از مجموعه نیروهای حزب بیداری اسلامی بود که بعدها به حرکت اسلامی ازبکستان تغییر نام داد. اعضای این گروه در پی سرکوب شدید اسلام کریم اف، رئیس جمهور ازبکستان، جهت‌گیری زیر زمینی یافتند و از طریق برقراری ارتباط با گروه‌های بنیادگرای مستقر در افغانستان، در پایگاه‌های آنها آموزش نظامی دیدند. رهبری نظامی آنها با جمعه‌نمگانی و رهبری سیاسی آنها با طاهر یولداشف بود. آنها در جریان جنگ داخلی تاجیکستان در کنار «نهضت اسلامی تاجیکستان» قرار داشتند ولی پس از انعقاد صلح میان اپوزیسیون و دولت تاجیکستان، از آنها فاصله گرفته و آنها را خائن نامیدند (موسوی، ۱۳۸۳: ۱۲۶ - ۱۲۲). اوج فعالیت‌های این گروه در سالهای میان ۱۹۹۹ تا مقطع تهاجم به افغانستان بود که طی آن این گروه اقدام به چندین بمب‌گذاری، گروگان‌گیری، حمله به مقرهای نظامی دولت نمودند (نور، ۱۳۷۴: ۹۴-۹۲؛ رشید، ۱۳۸۷: ۲۱۶-۱۸۹، مالاشکو، ۱۳۸۲: ۸۴ و ۸۳). در جریان حوادث ۱۱ سپتامبر که به دنبال آن آمریکا مواضع طالبان را در افغانستان مورد حمله قرار داد «جمعه‌نمگانی» کشته شد و طاهر یولداشف نیز به صورت متواری در افغانستان و پاکستان زندگی می‌کند (موسوی، ۱۳۸۳: ۱۲۶-۱۲۵).

یکی دیگر از احزاب فعال در آسیای مرکزی حزب التحریر است. حزب التحریر را «محبوب‌ترین و گسترده‌ترین جنبش پنهانی در ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان»

نامیده‌اند (رشید، ۱۳۸۷: ۱۴۹). حزب التحریر ابتدا توسط مهاجرین فلسطینی به لبنان و عربستان و به رهبری فردی به نام شیخ تقی الدین النبهانی بنیاد گذارده شد ولی بعدها نقطه تمرکز خود را به آسیای مرکزی انتقال داد. به مانند تمام جنبش‌های بنیادگرا، این جنبش نیز در واکنش به وضعیت نابسامان مسلمانان و حول هدف کلان بازگشت به اسلام راستین قرن اول هجری شکل گرفت. رهبر فعلی حزب شیخ عبدالقدیم ظلوم در نوشته‌های خود به تاسی از النبهانی هدف حزب را متحد کردن آسیای مرکزی، آزاد سازی سین کیانگ و نهایتاً حرکت به سوی متحد کردن کل جهان اسلام اعلام کرده است. در نظام فکری این گروه غرض احیای خلافت در جهان اسلام حول رهبری حزب التحریر است. البته در الگوی حزب التحریر به رغم خواسته‌های رادیکال، روش مبارزه قهر آمیز نیست. باور آنها آگاه‌سازی با هدف فراهم زمینه‌هایی است که در نهایت باعث خیزش مردم شود. حزب التحریر به مانند سایر بنیادگرایان سنی ریشه‌های وهابی دارد و به مانند حرکت اسلامی ازبکستان، همواره مورد حمایت عربستان بوده است و اغلب رهبران گذشته و فعلی حزب ریشه‌های عربی یا حداقل تحصیل در کشورهای عربی را در کارنامه خود دارند. حزب در کشورهای مختلف از جمله انگستان، ترکیه، مصر و پاکستان دارای دفاتر مختلفی است. حزب مدعی داشتن ۶۰ هزار عضو فعال است. حزب به شدت از سوی دولت‌های منطقه خصوصاً ازبکستان مورد سرکوب قرار گرفته است و تعداد زندانیان آن بیش از سایر احزاب اسلامی است. ساختار سازماندهی حزب حالتی غیر متمرکز و بر پایه گروه‌های خودمختار چند نفره سازمان یافته است که حول تبلیغ و عضوگیری فعالند (رشید، ۱۳۸۷: ۱۷۴-۱۴۹، هیأت، ۱۳۸۴: ۹-۱۹۸؛ برلیتچ، ۱۳۸۷).

در این میان اگر دو حزب فوق توانسته‌اند سهمی از قدرت به دست آورند و همواره با سرکوب شدید روبرو بوده‌اند، اما حزب اسلام‌گرای سوم یعنی حزب نهضت اسلامی تاجیکستان به عنوان تنها حزب اسلامی قانونی فعال در منطقه دارای سهم قابل توجهی از قدرت سیاسی در تاجیکستان است. ریشه این موفقیت به مشارکت این حزب در جنگ داخلی تاجیکستان در فاصله سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ بازمی‌گردد که به رغم تلاش مخالفان برای حذف این حزب به حیات خود ادامه داد و بالاخره موفق به انجام صلحی با دولت شد که مطابق آن ۳۰ درصد از پست‌های دولتی به حزب اختصاص می‌یافت (مال دالیف، ۱۳۸۰: ۱۳۴).

حزب را می‌توان میراث دار قدیمی‌ترین حرکت اسلامی منطقه یعنی قیام ضد شوروی

باسماچیان در دهه ۲۰ میلادی دانست که خاطره آن برای سال‌ها در ذهن عموم باقی ماند. (ولیدی طوغان، ۱۳۷۲) در دهه ۷۰ و با نخستین حرکت‌های اسلامی در منطقه که حول فردی به نام ملا محمد رستموف، فردی تحصیل کرده در هند، شبکه‌ای از مدارس مذهبی در تاجیکستان شکل گرفت که شاگردان رستموف بودند. در میان آنها عبدالله سیدف معروف به سید عبدالله نوری در دهه ۸۰ فعالیت‌های خود را افزایش داد. به دنبال فروپاشی شوروی به ناگاه شبکه‌ای از گروه‌های صوفی، شبکه‌ای از هزار مسجد در تاجیکستان و گروه‌های رادیکال اسلام گرا به رهبری نوری و فردی به نام محمد شریف همت زاده تشکیل شد. انگیزه اولیه این گروه بی‌تردید احیای اسلام بود؛ ولی به دنبال تشدید جدال‌های سیاسی برای شکل دادن به دولت جدید تاجیکستان، حزب جهت‌گیری سیاسی مشخصی یافت. ماجرا از آن قرار بود که نخبگان برخاسته از مناطقی چون کولاب و خجند که در دوره شوروی در فرایند اقدامات تبعیض آمیز روس‌ها بیشتر مناصب و فرصت‌های اقتصادی را به دست آورده بودند در دوران پس از فروپاشی نیز با حمایت روسیه و ازبکستان به سوی حذف نخبگان مناطق دیگر حرکت می‌کردند. در این میان ساکنان مناطق جنوبی یعنی گورگان تپه و بدخشان و وخش در راستای مقاومت دست به اقداماتی زدند که در میان آنها حزب نهضت اسلامی در اتحاد با ملی‌گرایان و جنبش‌های اسماعیلی نقش عمده‌ای داشت. به دلیل ماهیت مبارزه و ائتلاف‌های جاری، حزب از همان ابتدا جهت‌گیری عمل‌گرایانه‌تری از آنچه در میان جنبش‌های بنیادگرا وجود دارد، به خود گرفت و همین موضوعی بود که باعث شد گروه‌های دیگر بنیادگرا که در بالا به آنها اشاره شد حزب را خیانت‌کار بخوانند. تعهد به دموکراسی، احیای اسلام، شکل دادن به حکومت قانونمند، پرهیز از اقدام برای شکل دادن به دولت اسلامی و حرکت در چارچوب‌های ملی از جمله اصول اساسی حزب بود که به آن کمک کرد تا در مقام محلی برای تجمع‌گرایی‌ها و گروه‌های متنوع عمل کند و در ائتلاف با گروه‌های ملی‌گرای تاجیک و گروه‌های اسماعیلی برخاسته از منطقه بدخشان قرار گیرد. این ائتلاف با محوریت حزب توانست در سال ۱۹۹۷ به صلح با دولت رحمانف برسد (فون برکه و دیگران، ۱۳۸۱) پس از این دوران دولت رحمانف بارها علیه حزب اقدام کرده و این موضوع باعث افزایش برخی جهت‌گیری‌های تندرو در حزب شده است ولی با مساعی میانه‌روانه نوری حزب از غلتیدن به جهت‌گیری دو حزب اسلام‌گرای تندرو و زیرزمینی منطقه خودداری کرده است و همواره در چارچوب‌های رسمی به فعالیت پرداخته است (رشید، ۱۳۸۷: ۱۴۸-۱۲۵)

همان‌طور که در ابتدای این بخش در تحلیل بسترهای ظهور بنیادگرایی آورده شد، اقدامات شوروی باعث شکل‌گیری مجموعه‌ای از بحران‌های مختلف در محیط ساختاری این منطقه شده است که یکی از مهم‌ترین آنها بحران هویت است. بحران هویت زمینه‌ای را برای خیزش هویتی گروه‌هایی را فراهم کرده است ولی اقبال عمومی به این جریان‌ها علاوه بر موضوع هویت، ریشه‌ای نیز در ناتوانایی گفتمان‌های بدیل برای پاسخ به بحران‌های دیگری چون فقر عمومی، فساد سازمان یافته دولتی و مافیایی، فقدان مشروعیت، توزیع ناعادلانه و مبتنی بر ملاحظات قومی و منطقه‌ای و غیره داشته است (هیأت، ۱۳۸۴: ۱۹۲). در شرایط سرکوب سیاسی تمام جناح‌های سیاسی و ناتوانی دولت در مهار بحران‌ها زمینه‌های مشخصی برای گسترش احساس یأس و ناامیدی در سراسر جامعه وجود دارد که در این میان اسلام رادیکال هم به لحاظ ارایه بدیل هویتی و هم با ارایه راهبرد سیاسی خاص در مقام بدیلی جدی ظاهر می‌شود (هیأت، ۱۳۸۴: ۱۹۳-۱۹۲). تحلیل‌ها در مورد گرایش به گروه‌های بنیادگرا موضوع را در نارضایتی افشار اجتماعی ریشه‌یابی می‌کند به عنوان مثال حزب التحریر نقش مهمی در نشان دادن نارضایتی‌ها دارد زیرا تنها مخالف جدی یک حکومت شدیداً سرکوب‌گر محسوب می‌شود. (گروه بحران بین‌المللی، ۱۳۸۳: ۱۴۳؛ آکینر، ۱۳۸۳: ۱۴۶ و عبدالکریم، ۱۳۷۹: ۱۰۹؛ آل‌یکر، ۱۳۸۲: ۵۳)

## نتیجه‌گیری

دیدگاه مقاله این است که برای ارایه تحلیلی درست از مجموعه چالش‌های منطقه آسیای مرکزی باید به دوران کنترل شوروی به این منطقه و اقدامات دگرگون‌ساز این دولت در منطقه بازگشت، اقداماتی که با به وجود آوردن بحران‌هایی، در مقام بسترهای منازعه و چالش آفرین دوران پس از فروپاشی عمل می‌کنند. نقطه تمرکز این مقاله سه پدیده چالش آفرین قوم‌گرایی، محلی‌گرایی و بنیادگرایی دینی بود که با عنصر مشترک مربوط بودن به تعریف هویت جمعی در کنار هم قرار می‌گیرند. عنصر مشترک دیگر این معضلات عبارت است به چالش کشیدن هویت ملی و دولت ملی از طریق برجسته ساختن عناصر هویتی زیر ملی یا فراملی.

تحلیل و رویکرد مقاله آن بود که برای تحلیل این چالش‌ها و منازعات برخاسته از آن در منطقه، موضوع را می‌توان به بحران هویتی منطقه نسبت داد که خود ریشه در مجموعه اقدامات چند بعدی اتحاد جماهیر شوروی در منطقه داشته است. شوروی در فرایندی ۷۰ ساله از طریق اقداماتی چون مرزکشی‌های تصنعی، قرار دادن گروه‌های قومی نامتجانس در کنار یکدیگر در قالب دولت‌های جدید، مهاجرت دادن اقوام جدید و هم‌چنین روس‌ها به منطقه و افزایش تنوع قومی، غلبه دادن ساکنان و نخبگان یک منطقه یا یک قوم بر دیگر مناطق و اقوام در داخل یک واحد ملی، توزیع نامتوازن فرصت‌ها و امکانات، تلاش برای جداکردن اقوام و قومیت‌ها از میراث هویتی گذشته، اقدام سازماندهی شده علیه دین به عنوان ریشه هویت سنتی و تلاش برای ایجاد هویت‌های اجتماعی نو کوشید تا نظمی نو را به وجود آورد. نتیجه این فرایند آن بود که این ملت‌ها از سویی از هویت سنتی خود کنده شدند ولی با هویت جدید ارتباطی درونی برقرار نکردند، عدم ارتباطی که با اقدامات تبعیض‌آلود و ضد وفاق آفرین مسکو تشدید می‌شد. به این ترتیب زمینه بحران هویتی به وجود آمد که معضلاتی چون نابرابری و تبعیض در اشکال گوناگون آن را تشدید می‌کرد و بستر تعارض‌های بعدی را به وجود می‌آورد. گرچه این تعارض تا سال‌های آخر شوروی در زیر سایه دست‌آنین شوروی امکان اندکی برای ظهور یافت ولی تجربه فروپاشی زمینه‌ای را برای ظهور انواع قوم‌گرایی‌ها، محلی‌گرایی و نهایتاً بنیادگرایی به وجود آورد که ناکامی دولت‌های ملی پس از فروپاشی در رفع معضلات، زمینه‌ها برای پدیده‌های ۳ گانه فوق که دقیقاً هویت ملی و موجودیت واحد این کشورها را به چالش می‌کشند ابعادی نو بگیرد.

## منابع

- ۱- آکینز، شیرین (۱۳۸۳) سیاسی‌گرایی اسلام در آسیای مرکزی در دوره پس از فروپاشی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۵.
- ۲- آلپکر، اولگا (۱۳۸۲) گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی. ترجمه‌ی محمدرضا گلشن-پژوه و دیگران. تهران: ابرار معاصر.
- ۳- آیدین، مصطفی (۱۳۸۱) ریشه‌های داخلی بی‌ثباتی در آسیای مرکزی و قفقاز، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۹، صص ۱۷۲-۱۵۹.
- ۴- اطهری، سیداسدالله (۱۳۷۳) تاجیکستان: نوسازی و دگرگونی سیاسی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴.



- ۵- اطهری، سیداسدالله (۱۳۸۳) بحران هویت در اوراسیا: دینی، عرفی، ملی یا میهنی؟، فصلنامه فرهنگ اندیشه، سال سوم، شماره نهم.
- ۶- اوزکریملی، اوزموت (۱۳۸۳) نظریه‌های ملی‌گرایی. مترجم محمدعلی قاسمی. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- ۷- اولکات، مارتابریل (۱۳۷۲) «استقلال ناخواسته برای مردم آسیای مرکزی». ترجمه مهدی اعیانی فرد. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. شماره ۴.
- ۸- اولکات، مارتابریل (۱۳۸۲) «در مواجهه با استقلال: برداشتی سیاسی». فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. شماره ۴۴.
- ۹- بابا، نوراحمد (۱۳۳۳) اضطراهای به ارث رسیده و چشم‌اندازهای ثابت و توسعه در آسیای مرکزی، ترجمه قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸.
- ۱۰- بازن، مارسل (۱۳۷۷) هویت قومی و ناحیه‌ای در ایران و آسیای مرکزی، ترجمه فروزان خزانگی. مجله تحقیقات جغرافیایی، شماره ۵۱.
- ۱۱- بردیایف، نیکلای (۱۳۵۸) ریشه‌های کمونیسم روسی و مفهوم آن، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، انتشارات ایران.
- ۱۲- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۸۵) پس از سقوط، ترجمه امیرحسین توکلی. تهران: سبزان.
- ۱۳- برگر، پیتر و برگر، بریجیت و گلنر، هانسفرید (۱۳۸۱) ذهن بی‌خانمان؛ نوسازی و آگاهی، ترجمه محمد ساوجی، تهران، نی.
- ۱۴- پای، لوسین و همکاران (۱۳۸۰) بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران، مرکز مطالعات راهبردی.
- ۱۵- پانارین، سرگئی (۱۳۷۱) محرکهای قومی - تاریخی جوامع مسلمان روسیه و جامعه مشترک المنافع کشورهای مستقل، ترجمه بدرالزمان شهبازی. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳.
- ۱۶- تقوی اصل، سیدعطا (۱۳۸۴) ژئوپلتیک جدید ایران: از قزاقستان تا گرجستان، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۷- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱) هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران، شیرازه.
- ۱۸- جهان‌بین، داریوش (۱۳۷۸) فرهنگ، وفاق اجتماعی و خشونت، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۵ و ۶.
- ۱۹- راتر، ایگور (۱۳۷۲) آیا آسیای مرکزی منفجر می‌شود؟، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱.
- ۲۰- رشید، احمد (۱۳۸۷) جهاد: ظهور اسلام پیکارجو در آسیای میانه، ترجمه جمال آرام، تهران، انتشارات عرفان.
- ۲۱- روی، الیور (۱۳۷۲) بررسی اوضاع تاجیکستان، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۰.
- ۲۲- روبین، بارنت (۱۳۷۵) دلایل و عواقب جنگ داخلی تاجیکستان، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی

زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری بحران‌های قوم‌گرایی، محلی‌گرایی و بنیادگرایی در آسیای مرکزی .....

و قفقاز، شماره ۱۵،

۲۳- سعید، بابی (۱۳۷۹) *هراس بنیادین: اروپا مداری و ظهور اسلام‌گرایی*، ترجمه‌ی غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۲۴- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۳) *بحران هویت ملی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۷۳.

۲۵- شیخ‌عطار، علی‌رضا (۱۳۷۳) *ریشه‌های رفتار سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز*، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

۲۶- شیخ‌نوری، محمدمیر (۱۳۸۵) *نقش غرب در پیدایش و گسترش اختلافات مرزی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

۲۷- شهرانی، نظیف (۱۳۷۲) *آسیای مرکزی مسلمان: میراث شوری در زمینه توسعه و چالش‌های آینده*، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴.

۲۸- دورین، پاتریک و فرارو، توماس (۱۳۸۶) *مسئله همبستگی: نظریه‌ها و مدل‌ها*، ترجمه‌ی علی مرشدی‌زاد، تهران، انتشارات تمدن ایرانی.

۲۹- دکمچیان، هرایر (۱۳۷۷) *اسلام در انقلاب: جنبش‌های اسلامی در جهان عرب*، ترجمه‌ی حمید احمدی، تهران، کیهان.

۳۰- عبادیان، محمود (۱۳۸۶) *بحران هویت، نه بی‌هویتی فرد، در علیخانی، علی‌اکبر (به‌اتمام) (۱۳۸۶) هویت و بحران هویت، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی، چاپ دوم.*

۳۱- عزیزان، روبین و جین زانگ، یانگ (۱۳۸۳) *معرفی و نقد کتاب تنش‌های قومی ماورای مرزها: چشم‌انداز روسیه و چین به آسیای مرکزی*، ترجمه‌ی محمدعلی قاسمی، داریوش جهان‌بین. *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره ۱۹.

۳۲- عطایی، فرهاد (۱۳۸۲) *ملی‌گرایی و دولتهای ملی در آسیای مرکزی*، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۴.

۳۳- عبدالکریم، محمد (۱۳۷۹) *اسلام ستیزی و ناپایداری امنیتی در آسیای مرکزی*، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۳۱.

۳۴- فون برکه، آسترید و بوشکف، والتین و مانوچهریان، آشوت (۱۳۸۱) *جنگ داخلی تاجیکستان*، ترجمه‌ی لادن مختاری و علی رحمانی، تهران، وزارت امور خارجه.

۳۵- قلی‌پور، رافیک (۱۳۷۶) *عوامل مؤثر بر تحولات جمعیتی در جمهوری‌های آسیای مرکزی*، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۱۷.

۳۶- کاریزل، دونالد (۱۳۷۵) *جغرافیای سیاسی و معضلات قومی ازبکستان و همسایگانش*، ترجمه‌ی فریبا قورچیان. *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۱۵.

۳۷- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵) *عصر اطلاعات*. ج ۳: پایان هزاره. ترجمه احد علیقلیان، افشین خاکباز. تهران. انتشارات طرح نو. چاپ سوم

- ۳۸- کله، ادموند جی (۱۳۸۱) بازانديشی امنیت منطقه‌ای آفریقا، در: لیک، دیوید. ای و مورگان، پاتریک. ام. *نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهانی نوین*، ترجمه‌ی سیدجلال دهقانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ۳۹- کولایی، الهه (۱۳۷۶) سیاست و حکومت در آسیای مرکزی. تهران: سمت.
- ۴۰- کولایی، الهه (۱۳۸۴) بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۴۱- کولاکفسکی، لشک (۱۳۸۶) جریانهای اصلی در مارکسیسم. جلد اول: بنیان‌گذاران. ترجمه عباس میلانی. تهران: نشر آگه. چاپ سوم
- ۴۲- گروه بحران‌های بین‌المللی (۱۳۸۴ الف) انقلاب لاله‌ای در قرقیزستان، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*. شماره ۴۹.
- ۴۳- لوین، تئودور (۱۳۸۵) باز قلمروسازی فرهنگ در دولت‌های جدید آسیای مرکزی: گزارشی از ازبکستان، ترجمه‌ی ناتالی چوبینه، نشریه ماهور، شماره ۳۲.
- ۴۴- مالا شنکو، آلکسی (۱۳۸۲) «اسلام در آسیای مرکزی، در آلیسون و جانسون، امنیت در آسیای مرکزی، ترجمه محمد رضا دبیری. تهران، وزارت امور خارجه.
- ۴۵- منون، راجان (۱۳۷۶) امنیت آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی، ترجمه‌ی منوچهر شجاعی. *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۱۶-۱۱۵.
- ۴۶- میسون، تی. دیوید (۱۳۷۵) قومیت و سیاست، ترجمه‌ی مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی، مجموعه مقالات سیاسی - امنیتی، جلد دوم، تهران، انتشارات بینش.
- ۴۷- مقصودی، مجتبی (۱۳۷۹) درسهایی از بحران همبستگی در اندونزی، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره ۴.
- ۴۸- موسوی، سیدرسول (۱۳۸۳) حرکت‌های اسلامی در آسیای مرکزی، *فصلنامه فرهنگ اندیشه*، سال سوم، شماره نهم.
- ۴۹- میرحیدر، دره (۱۳۷۳) تحلیلی مکانی - فضایی از بحران‌های کنونی آسیای مرکزی، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴.
- ۵۰- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۶) هویت ملی و عوامل بحران آن در ایران، علی‌اکبر (به اهتمام) (۱۳۸۶) *هویت و بحران هویت، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی*.
- ۵۱- نیزبیت، جان و آبردین، پاتریشیا (۱۳۷۸) *دنیای ۲۰۰۰: سیاست، اقتصاد، فرهنگ در قرن بیست و یکم*، ترجمه‌ی ناصر موفقیان، تهران، نی.
- ۵۲- نور، شمس‌الحق (۱۳۷۴) *اسلام و نهضت اسلامی در تاجیکستان معاصر*، تهران، دفتر ادبیات انقلاب.
- ۵۳- هیأت، فریده (۱۳۸۴) اسلام‌گرایی دوباره قرقیزستان؛ فقر جدید و بعد معنوی، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۹.

زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری بحران‌های قوم‌گرایی، محلی‌گرایی و بنیادگرایی در آسیای مرکزی .....

۵۴- ولیدی طوغان، زکی (۱۳۷۲) قیام باسماچیان، ترجمه علی کاتبی، تهران، دایره المعارف بزرگ اسلامی.

۵۵- یاورى، نوشین (۱۳۷۵) تاجیک‌های ازبکستان: از نیازهای فرهنگی به سوی توقعات سیاسی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۵.

57-Akiner, shirin (2001) "The Tajik Civil war: Causes and dynamics." Available at <[http://www.c-r.org/our-work/accord/Tajikistan/causes\\_dynamics:/pdf](http://www.c-r.org/our-work/accord/Tajikistan/causes_dynamics:/pdf)>

58-Haghighi, Mehrdad (1995) *Islamic and Politics in Central Asia*. New York: ST. Martin's Press

59-Globalsecurity (N.D) "Tajikistan Civil war." Available at <<http://www.globalsecurity.org/military/world/war/tajikistan.htm>>

60-Jones Luong, Paulline, (2004) *The Transformation of Central Asia: State and Societies from Soviet Rule to Independence*. Ithaca: Cornell University Press.

61-Islamic Human Right Commission (2003) "Tajikistan's Civil War Post-1997 Events." Available at <<http://www.ihrc.org.uk/show/phd?id=577>>

62-Khakim, Abdullo (2005) "Religious Thought in Central Asia: in Needs A Major Over Haul." *Central Asia and The Caucasus*. No.1. pp.29-40.

63-Lang, Kellyo. "Long Term Causes of Conflict in Central Asia". Available at <[http://www.acdis.uiuc.edu/reseach/s&ps/1994-95-wi/s8p\\_IX/long-term-causes.html](http://www.acdis.uiuc.edu/reseach/s&ps/1994-95-wi/s8p_IX/long-term-causes.html)>

64-Soucek, Svat (2000) *A History of Ininer Asia*. Cambridge: Cambridge University Press.

65-Heath, Tome Evereth (2003) *Central Asia: Aspects of Transition*. London: Routledge

66-Bremmer, Ian and Taras (eds) (1997) *New States, New Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.

67-Tart, William M (2004) "Ethnic conflict and Us Central Command Policy in: Jones Luong, Paulline, *The Transformation of Central Asia: State and Societies from Soviet Rule to Independence*. Ithaca: Cornell University Press.

68-Roy, Oliver (2000) *The New Central Asia: the Creation of Nations*. New Yourk: New York University Press.